

موارد وجوب خمس از دیدگاه امامیه

حمید کاویانی فرد*، علی طهماسبی پور**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۱۹)

چکیده

خمس حق مالی است که خداوند متعال، بر بندگان واجب کرده است. و از حقوق واجب مالی است که در صورت فراهم بودن سایر شرایط، پرداخت آن بر هر مکلفی واجب می‌باشد. اسلام برای تزکیه انسان، ایجاد مساوات و قوام و دوام نظام اقتصادی جامعه و ساختن مدینه فاضله، قوانینی وضع فرموده است. که نه تنها فاصله‌ی غنی و فقیر در جامعه کم شود بلکه افق زندگی طبقات مختلف، از حیث ثروت و نعمات مادی به هم نزدیک شود. لذا پس از استقرار حقوق مالی فوق بر ذمه‌ی مکلف، حق تصرف نداشته، و جوباً موظف به تودیع آن به اهلیش می‌باشد. و این وجوب در یک مورد تاخیر تا سال برای کسر مؤنه سالانه خود و عیالش جایز است و در سایر موارد وجوب فوری و در پرداخت آن نباید تأخیر شود. خمس به استناد آیات کلام خدا و روایات ائمه طاهرین در هفت مورد واجب می‌شود که عبارتند از: ۱. غنیمت ۲. معدن ۳. گنج ۴. غوص ۵. مال حلال مخلوط با حرام ۶. ارباح مکاسب ۷. زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

کلیدواژگان

امامیه، خمس، موارد وجوب خمس.

* استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده علوم انسانی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

** نویسنده مسئول: کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: Tahmasebi.feqh@gmail.com

مقدمه

یکی از مباحث مطرح در فقه امامیه، بحث خمس می باشد. این بحث در کتب مختلف فقهی بابی را به خود اختصاص داده است و البته در بعضی کتب فقهی تحت عنوان بحث زکات آمده و به صورت مستقل ذکر نشده (طوسی، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۱۱۶).

اهل لغت معتقدند که اصل خمس در عدد و ارقام بکار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۷۱۰) و لفظ خمس، کلمه‌ای عربی است و اسمی است برای یک پنجم اموالی که گرفته می‌شود. خمس یعنی یک پنجم، -ج: اخماس [أ] خمس، یعنی گرفتن یک پنجم مال کسی (دهخدا، [بی تا]: ج ۲، ص ۷۳۴) و در اصطلاح فقه خمس، حق مالی است که پروردگار هستی بخش بر بندگانش در مال ویژه، به نفع خود و بنی هاشم وضع کرده است (نجفی، بی تا، ج ۱۶، ص ۲ و مامقانی، ۱۴۰۴: ص ۱۱۹).

البته باید بدانیم که در مورد تاریخچه اولین خمس اختلاف نظر وجود دارد. برخی از منابع، پرداخت خمس را از سوی عبدالمطلب، بر حسب سنت ابراهیمی، مورد توجه قرار داده است (ابن عساکر، تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۹۰) و برخی زمان اولین خمس در اسلام را به غزوه بنی قینقاع بر می‌گردانند (طبری، ۱۳۸۵: ج ۲، ص ۴۸۱) و عده ای به سریه نخله، دو ماه پیش از جنگ بدر، (یعقوبی، ۱۳۷۹ق: ج ۲، ص ۷۰) اما آن چه از کتاب و سنت بر می‌آید، این است که تشریح خمس با نزول آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ لِیَتَامَىٰ وَ . . .» (انفال، ۴۱) در سال دوم هجرت و پس از جنگ بدر محقق شده است (محققین، ۱۳۸۶: ص ۲۵).

اهمیت بحث خمس طوری است که فقها آن را ضروری اسلام دانسته اند. و کسی که وجوب آن را انکار کند، ندادن آن را حلال شمارد، از ربقه‌ی اسلام خارج شده است و چون انکار ضروری دین نموده کافر است (طباطبائی یزدی، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۲۵۱ و نجفی، بی تا: ج ۱۶، ص ۵) شاید ضروری مذهب که مورد انکار است مستلزم ارتداد و کفر نیست، اما انکار کلی وجوب خمس، موجب کفر است (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۲: ج ۳۳، ص ۱۲).

نویسنده در این مقاله با استفاده از روش اسنادی و کتابخانه ای به بررسی موارد وجوب خمس

و دلایل و شرایط آنها در مقاله پیش رو می پردازد به این صورت که اول به آیات مورد استناد و پس از آن روایات و سپس به اقوال فقها در موضوع پرداخته می شود.

دلایل قرآنی خمس (آیات مورد استناد خمس)

در مورد آیات نازل شده در مورد خمس یکی از فقهای معاصر می گوید: در رابطه با خمس یک آیه بیشتر نازل نشده است و آن آیه ی ۴۱، سوره انفال است (فاضل لنکرانی، همان: ص ۱۰) ولی برخی دیگر، تمام آیات ذکر شده در زیر را در مورد خمس می دانند (فاضل مقداد ۱۳۷۵: ج ۱ ص ۳۷۳ تا ۳۸۱ و موسوی دهرخی، ۱۴۲۸ ق: ص ۱۱۷ تا ۱۲۲).

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجُمُعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (انفال، ۴۱) یعنی «و بدانید هر گونه غنیمتی بشما رسد خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است، اگر شما بخدا و آنچه بر بنده خود در روز جدائی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی ایمان یعنی روز جنگ بدر) نازل کردیم ایمان آورده اید و خداوند بر هر چیزی قادر است.»

غنیمت به معنای فائده ای است که به دست آمده و به معنای «نفل = فائده». و در اصطلاح علماء، شیعه و گروهی از علماء، چیزی که بدون جنگ از کفار گرفته شده باشد «فی» نام دارد و اگر با جنگ گرفته شده باشد «غنیمت» می باشد و این مطلب از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است. بعضی ها گفته اند که «فی» و «غنیمت» هر دو به یک معنا است و از نظر علماء شیعه «فی» مخصوص امام علیه السلام است و «غنیمت» باید خمس آن داده شود و بقیه ی آن، بعد از اخراج مصارف و مخارجی که برای آن شده، از آن مجاهدین و کسانی که در جبهه جنگ حضور داشته، خواهد بود (فاضل مقداد، همان: ج ۱، ص ۳۷۰).

و اما در مسئله خمس از نظر علماء شیعه وجوب خمس در غنیمت شامل همه موارد زیر می گردد:

۱. سود و بهره و غنیمت حاصل از تجارت و زراعت و صناعت (مثلاً سود کارخانه ها)

۲. گنج‌ها

۳. معدن‌ها

۴. فرو رفتن زیر دریا و غیر ذلک در صورتی که از خرج سالانه، زائد شود، خمس دارد

۵. مال حلال مخلوط به حرام که مالک نتواند اندازه و اصل مال حرام را تشخیص بدهد،

خمس آن واجب است

۶. زمینی را که کافر ذمی از مسلمانی خریداری نموده خمس دارد

۷. دارالحرب (فائده محلّ جنگ که از کفار به دست آمده) خمس دارد.

بنابراین موضوع غنیمت، عام است و شامل همه موارد مذکور می‌شود، چه آنکه همه آنها فائده

و نقل می‌باشند (فاضل مقداد، همان).

آیه شریفه: «یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما أخرجنا لکم من الارض. . .» (سوره بقره

آیه ۲۶۷) یعنی: ای مومنان! از دستاوردهای پاکیزه خود و آنچه ما از زمین برای شما بر می‌آوریم

انفاق کنید و بر آن نباشید که از نامرغوب‌های آنها انفاق کنید. . .».

سیاق این آیات (یعنی چند آیه قبل و چند آیه بعد) از این جهت که همه درباره انفاق است

و مضامین آنها به یکدیگر ارتباط دارد این را می‌فهماند که همه یک باره نازل شده و این آیات

مؤمنین را تحریک و تشویق به انفاق در راه خدا می‌کند و یکی از بزرگترین اموری که اسلام در

یکی از دو رکن «حق الناس» و «حق الله» مورد اهتمام قرار داده است و به طرق و انحای گوناگون،

مردم را بدان وادار می‌سازد، انفاق است. پاره ای از انفاقات از قبیل خمس و زکات را واجب نموده

و پاره ای از آنها را مستحب نموده است (طباطبائی، ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۵۸۶).

«وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ» «و حق نزدیکان را بپرداز و همچنین مستمند و

وامانده در راه را» (اسراء، ۲۶) آیه دیگر «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» «خداوند

فرمان بعدل و احسان و بخشش به نزدیکان می‌دهد» (نحل / ۹۰).

وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ: یعنی: حق هر خویشی را بدهی. مراد صله رحم است و بر و احسان کردن با

خویشان، بعضی مفسران گفتند: «مراد قرابت رسول (ص) است» و این نظر علمای شیعه است

وسئدی روایت کرد عن ابی الدیلمی که علی بن الحسین به مردی از اهل شام گفت: «قرآن می‌دانی؟» گفت: «آری!» گفت: «در بنی اسرائیل نخوانده‌ای: وَاتِ ذَاقِرِبِی حَقَّهُ»، گفت: «و شما از آن قرابتی که خدای فرمود که حقی به ایشان دهند؟» گفت: «آری؟» (ابو الفتوح الرازی، ۱۳۶۶: ج ۱۲، ص ۲۱۳).

ومراد از «ایتا» دادن خمس است که خدای تعالی آن را واجب کرده و فرموده: «وَ اَعْلَمُوا اَمَّا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاِنَّ لِلّٰهِ حُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبٰی . . .» (سوره انفال، ۴۱) (طباطبائی ۱۳۶۷: ج ۱۲، ص ۴۷۹). آیه شریفه «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ اطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ» (انفال، ۱) یعنی: «از تو درباره‌ی انفال (غنائم و هر گونه مال بدون مالک مشخص) سؤال می‌کنند، بگو: «انفال مخصوص خدا و پیغمبر است پس از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و . . .» «اختلاف شده که انفال چیست؟ گروهی گفته‌اند: «غنیمت جنگ بدر است. قومی گفته‌اند» که مقصود از انفال اسیران هستند و بعضی گفته‌اند: انفال، خمس است (البته غنائم جنگی را نیز انفال می‌گویند، به خاطر این است که زیادی بر آن چیزی است که غالباً در جنگ‌ها مورد نظر است، چون در جنگ‌ها تنها مقصود ظفر یافتن بر دشمن و تار و مار کردن اوست) (طباطبائی، همان: ج ۹، ص ۴) و از جهت دیگر باید بدانیم انفال هر چند به حسب مفهوم، عام است، هم غنیمت را شامل می‌شود و هم فیئ را، لکن مورد آیه، تنها غنائم جنگی است، آن هم نه خصوص غنائم جنگ بدر، و اگر مورد آیه اختصاص به غنیمت جنگی دارد، موجب نمی‌شود که حکم وارد در آن را هم مختص به موردش کنیم، چون همه می‌دانیم که مورد، مخصص نیست پس نه تنها اختصاص به جنگ بدر ندارد بلکه اختصاص به غنائم جنگی نیز نداشته است. همه‌ی درآمدهای موسوم به نفل را شامل می‌شود (طباطبائی، همان: ج ۹، ص ۵).

«وَ مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْهُمْ فَمَا اَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِکَابٍ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلٰی مَنْ يَّشَاءُ وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيْرٌ» (حشر، ۶) «آنچه را خدا و رسولش از آنها (یهود) بازگرداند، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن زحمتی نکشیدید نه اسبی تاختید و نه شتری ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد و خدا بر هر چیز قادر است» یعنی آن چیز (باغ‌ها و

خانه‌ها و زمین‌های کشاورزی که از یهود بنی نضیر بجای باقی ماند) که خداوند به رسولش بازگرداند، شما برای آن نه اسبی تاختید و نه شتری (زحمتی نکشیدید).

«ایجاف» از ماده وجیف به معنای سرعت سیر است، و بلکه با قدرت الهی و مسلط ساختن رسولش را بر یهود، این اموال به دست آمده است (الحلی السیوری، همان: ص ۳۸۱).

و سپس در آیه بعدی (حشر، ۷) فرموده: (ما أفاء الله . . آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها برسولش بازگرداند از آن خدا و رسولش می‌باشد. . .) این آیه بیان آیه اولی است و لذا آیه بعدی را به آیه اولی عطف نکرده است (الحلی السیوری، همان).

روایات موارد وجوب خمس

روایاتی که در رابطه با موارد وجوب خمس آمده زیاد است. بعضی از آنها فقط یکی از موارد وجوب را بیان کرده و برخی دیگر دومی و بعضی دیگر موارد بیشتری را از متعلقات وجوب خمس بیان کرده‌اند. اما ما چند روایت را در اینجا می‌آوریم.

عبدالله بن علی حَلَبی از امام صادق علیه السّلام درباره‌ی گنج سؤال کرد که چه مبلغ در آن واجب است؟ امام فرمود: «خمس». و نیز چون درباره‌ی معادن سؤال کرد، فرمود: «خمس». و چون درباره‌ی سرب و روی و آهن و موادی که از معادن باشد، سؤال کرد، فرمود: «به همان نسبت که از معادن طلا و نقره می‌گیرند از آنها نیز گرفته می‌شود» (صدوق، ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۳۴۲ و کلینی، ۱۳۹۲: ج ۲، ص ۶۴۹). حسن بن محبوب از عبدالله بن سینان روایت کرده است که گفت: «از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌گفت: خمس جز در غنایم بلخصوص نیست» (صدوق، همان، و شیخ طوسی: ۱۴۱۷ ج ۴، ص ۱۶۱ و شیخ طوسی، ۱۴۰۶: ج ۲، ص ۵۶).

در برخی روایات کلمه «خاصه» را ندارد این روایت با سایر روایات در تعارض است یک وجه آن این است که امام تقیه فرموده باشد و یا غنیمت به مفهوم عام آن مورد نظر بوده باشد. در توقیعات امام رضا علیه السّلام به ابراهیم بن محمد همدانی آمده است که: «خمس بعد از آن احتساب می‌شود که مخارج سال برداشت شده باشد» (صدوق، همان: ج ۲، ص ۳۴۵، و کلینی، همان: ج ۲، ص ۶۴۶). این روایت، ارباح مکاسب را از موارد وجوب خمس دانسته است.

ابو عبیده حذّاء از امام جعفر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «هر اهل ذمه‌ای که زمینی را از مسلمانی بخرد خمس بر ذمه‌اش تعلق می‌گیرد.» (صدوق، همان، و طوسی، ۱۴۱۷: ج ۴، ص ۱۵۹).

شرح: «ظاهراً مراد خمس محصول اراضی مزروعی است که اگر در دست مسلمان بوده و عُشریّه می‌داده، اکنون که به دست ذمی افتاده باید خمس یعنی دو برابر مسلمان، صدقه پردازد، و مراد خمس اصطلاحی نیست، بلکه مراد، زکات است، و شیخ طوسی - رحمه الله علیه - در خلاف، در کتاب زکات مسأله ۸۴ فرموده: «إذا اشترى الذمی أرضاً عُشریّه وَجِبَ عَلَیْهَا فیها الحُمسُ» اگر ارض عُشریّه را بخرد، واجب است بجای عُشر خمس - یعنی دو برابر - زکات را بدهد. و گفته است: «در این مسأله کسی مخالف نیست و بعد به همین خبر تمسک نموده است.» و بنابراین ایراد روایت در کتاب خمس نامناسب می‌نماید و درست آن بود که در کتاب زکات ذکر می‌شد (مترجم: صدر بلاغی، همان: ج ۲، ص ۳۴۵) در بحث اقوال فقها خواهد آمد که این مورد هم جز موارد وجوب خمس بیان شده است.

مردی نزد امام امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد و گفت: «یا امیر المؤمنین، من مالی آورده‌ام که در تحصیل آن سهل انگاری کرده‌ام - و مسائل حلال و حرام را بدقت منظور نداشته‌ام - پس آیا برای من توبه‌ای هست؟ فرمود: خمس آن را نزد من آور.» پس آن مرد چنین کرد. آنگاه امام علیه السّلام به او فرمود: «آن مال از آن تو است، زیرا مرد چون تائب شود مال او نیز با او توبه می‌کند» (صدوق، ۱۳۶۹: ج ۲، ص ۳۴۶).

در این روایت که منصوب است به امیر المؤمنین (ع) مال حلال مخلوط به حرام از موارد وجوب خمس دانسته شده است.

شیخ روایت کرده است بسندی (طوسی، ۱۴۱۷: ج ۴، ص ۱۶۶) و کلینی (اصول الکافی، ۱۳۹۲: ج ۲، ص ۶۳۱) در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی که اجماع بر تصحیح ما یصح عنه شده است از بعضی از اصحاب ما که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده است و اکثر علماء جزم بحصه این حدیث داشته، عمل باین کرده اند که حضرت فرمودند: «که

خمس از پنج چیز است که عمده اند یکی: از غنیمت‌های دارالحرب است. دوم: از چیزی که از دریا غواصی کنند و بیرون آورند. سوم: از گنجی که بیابند. چهارم: از جمیع معادن. پنجم: از زمین نمک زار» و اگر چه از معادن است اما جدا ذکر کرد، چون نفع او از چیزی عظیم‌تر است هر چند از جهت کثرت در نظرها حقیر تر است و هر چیزی که هست حتی گندم و جو و برنج و گوشت بدل دارند امانمک بدل ندارد. و یونس نقل کرده است که من در نسخه دیدم که در آنجا والعنبر بود که پنج چیز درست می‌شود» (مجلسی اول، ۱۳۷۵: ج ۵، ص ۵۶۲).

با توجه به این روایت اخیر چهار مورد، غنیمت، گنج، معدن و غوص از موارد وجوب بیان شده است. و در روایات دیگر، علاوه بر اینکه این چهار مورد وجوب خمس تکرار شده، در روایت شماره سه وجوب خمس در ارباح مکاسب ذکر شده و در روایت شماره چهار، زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد و در روایت شماره پنج، مال حلال مخلوط به حرام بیان گردیده. با این حساب در موارد هفت گانه وجوب روایت ذکر کردیم.

فقه‌های امامیه و موارد وجوب خمس

درباره موارد وجوب خمس، بین فقه‌های امامیه اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی ۴ مورد و برخی ۵ مورد و برخی موارد بیشتری را متعلق وجوب خمس می‌دانند. به عنوان نمونه، ابن جنید اسکافی که از بنیانگذاران فقه اجتهادی و استنباطی شیعه است، درباره موارد وجوب خمس در برخی موارد، دیدگاهی مختلف با دیدگاه مشهور دارد. مثلاً در ارباح مکاسب که بنابر دیدگاه مشهور یکی از موارد وجوب خمس می‌باشد، می‌گوید: «به دلیل اختلاف روایت، احوط، اخراج خمس است». افزون بر این او زمین فروخته شده به ذمی از سوی مسلمان و مال حلال مخلوط به حرام را متعلق خمس نمی‌داند (اشتহারدی، ۱۴۱۶: ص ۱۰۳) و برخی دیگر از فقه‌های امامیه منبع خمس را به «کل ما یستفاد الانسان» تعمیم می‌دهند (شیخ مفید ۱۴۱۰ ق: ص ۲۷۶ و علم‌الهدی ۱۳۹۱ ق: ص ۸۶) گسترش خمس به «کل ما یستفاد الانسان» از دیدگاه شیخ مفید به دلیل گستردگی دامنه شمول آیه (و اعلموا انما غنمتم من شیء. . .) (انفال، ۴۱) است (شیخ مفید، همان) شیخ مفید با آنکه در مقنعه، منابع خمس را به هر گونه سود و درآمد گسترش داده است، دو منبع مال حلال

آمیخته به حرام و زمین فروخته شده به ذمی، مورد توجه قرار گرفته نشده (شیخ مفید، همان و علم‌الهدی، همان) ممکن است مورد اول را تحت «کل ما یستفادُ الانسان» قرار داد. اما مورد دوم از این دایره بیرون است.

مشهور بین فقها این است که خمس به هفت چیز تعلق می‌گیرد (طوسی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۱۳۴ و محقق حلی ۱۳۶۲ ش: ص ۷۹ و العاملی، شهیدثانی، ۱۴۱۳ ق: ج ۱، ص ۴۵۷ و نراقی، ۱۳۸۳: ص ۲۲۶ و طباطبائی یزدی، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۲۵۲) و هر یک از آنها شرایطی دارند که ذکر خواهد شد:

غنیمت

تعریف: الف) مطلق فایده و کسب: واژه غنیمت در باب خمس، دارای معنا و تعریف واحدی نیست علمای اهل سنت بیشتر آن را به اموال گرفته شده از دشمن حربی تعریف می‌کنند (غنیمت جنگی) و علمای شیعه غالباً به استناد لغت و سنت، به همه‌ی درآمدها و فواید تعمیم می‌دهند، بنابراین واژه غنیمت را در آیه خمس، به معنای فراگیر می‌گیرند مگر اینکه دلیلی از نص و اجماع برخلاف آن پیدا شود (همدانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱۴، ص ۴ و زبده المقال، ص ۵). ب) غنیمت جنگی: نویسنده‌ی لمعه‌ی دمشقیه و شارح آن، غنایم جنگی را اموالی می‌دانند که در جنگ با اهل حرب با اذن پیامبر یا امام، بدون دزدی و غیله (حیله) به دست آمده باشد. عناصر تعریف عبارتند از: جنگ با اجازه پیامبر یا امام، جنگ با اهل حرب و عدم توسل به دزدی و مکر (مکی العاملی شهید اول، ج ۲، ص ۶۵ و شرح لمعه، ترجمه مسجد سرایبی، ج ۲، ص ۸۵) (شبییه به این تعریف بدون ذکر عدم توسل به دزدی و حیله در نهاییه آمده است) (طوسی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۱۳۱). پس غنیمت، عایده و فایده و نفعی را گویند که به کسب، تحصیل شود، خواه آنکه بسرمايه، تحصیل آن منفعت شود، مثل منافع تجارتها، یا بغیر آن، یا آنچه حاصل شود از دار الحرب، یعنی از بلاد کفر و گفتگو در اینجا تعلق دارد به قسم آخر، که غنیمت دار حرب است. و آن بر سه قسم است: یکی چیزهایی که نقل می‌شود از جایی بجایی، مثلاً طلا، نقره و متاعها از پارچه و اسباب. یکی چیزهایی که غیر منقولست مثل زمین و آب و خانه و داککین و نحو اینها و یکی اسیر است مثل زنان و اطفال (حلی، محقق، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۲۰).

و در وجوب خمس در غنائم نصابی شرط نیست، بلکه هر چه به دست بیاید واجب است، خمس آن داده شود، خواه اندک باشد و خواه بسیار (نراقی، ۱۳۸۳: ص ۲۲۶).
دلیل: خمس واجب می‌شود در غنائم دار الحرب به استناد به کتاب خدا (انفال، ۴۱) و سنت ائمه (روایات) و اجماع و ظاهر این سه (انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۲۱).

معادن

تعریف: شناخت معادن مربوط به عرف است، منظور از عرف، عرف عمومی نیست بلکه عرف ویژه مراد است، یعنی معیار شناخت معادن، دیدگاه کارشناس است، او باید نظر دهد که یک جسم، جوهر معدنی است یا نه و معیار نزد کارشناس بیشتر این است که اگر جسم و جوهری با ویژگی ارزشمند در بخشی از زمین پیدا شود، خواه در باطن زمین، خواه در سطح آن، جسم معدنی گفته می‌شود. مواد معدنی اجسامی هستند که به طور طبیعی در سطح یا اعماق زمین قرار دارند و ممکن است به صورت مایع یا جامد یا گاز باشند (محققین، ۱۳۸۶، ص، ۱۳۵ به نقل از میخائیل اسکاتکین ترجمه متین، ص ۱۵۷). از نظر فقها معدن دو نوع است: الف) باطنی، ب) ظاهری.

الف) «معادن باطنی در اصطلاح فقهی آن» است که طبیعت معدنی آن، بدون کار و تلاش پیدا نباشد. مانند طلا و نقره و مانند آن؛ چون طلا به شکل موجود در بازار در هیچ مواد معدنی وجود ندارد و باید تصفیه شود و تغییر شکل پیدا کند. پس برای این که به این شکل در بیاید دو کار می‌طلبند: یکی برای رسیدن به آن، اگر در سطح زمین نباشد، دیگری برای تغییر شکل تا به صورت طلا در بیاید و قابل نام گذاری و استفاده شود (محققین، همان: ص ۱۴۰).

ب) معدن ظاهری: کتاب تذکره در مقام توضیح این اصطلاح آورده است که معدن ظاهری آن است که حقیقت و جوهرش در سطح زمین یا عمق آن معلوم و ظاهر بوده و تمام کارها برای رسیدن به آن، انجام شده است، نه برای تغییر شکل آن؛ مانند نمک، نفت، قیر، گوگرد و... و اگر به تغییر شکل هم نیاز باشد، برای استفاده بهتر است. معدن ظاهری از نظر اکثر علمای شیعه از انفال است و اختصاص به امام (ع) دارد (علامه حلی، بی تا: ج ۲ ص ۴۰۳).

نصاب معدن: در اعتبار نصاب در معدن، برای شیخ طوسی دو قول هست: یکی از آنها نصاب را در معدن معتبر می‌داند، (طوسی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۳۷ و طوسی ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۱۹۷). دومی نصاب را در معدن معتبر نمی‌داند، و واجب می‌داند خمس را در کم و زیاد آن (طوسی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۱۱۹، الطوسی، ۱۴۰۰ ق: ص ۲۸۳) و نزدیکتر به ثواب قول اول می‌باشد (علامه حلی، ۱۴۲۰ ق: ج ۱، ص ۴۳۴).

در اندازه نصاب دو قول هست: یکی از آنها: بیست دینار را حد نصاب معدن می‌داند، و این رأی شیخ در المبسوط و نهاییه (طوسی، همان، ج ۱، ص ۲۳۷ و النهاییه، همان: ج ۱، ص ۱۹۷) است و این قول از نظر علامه حلی (ره) قوی‌تر است (علامه حلی، همان: ج ۱، ص ۴۳۴)، و دومی یک دینار را اندازه نصاب در معدن می‌داند، که این رأی ابن بابویه (صدوق، ۱۴۱۵: ص ۱۷۲) و ابو صلاح می‌باشد (حلی، ۱۴۰۳: ص ۱۷۰). پس واجب نمی‌شود خمس در معدن مگر این که قیمت آن به بیست دینار برسد (حلی، همان، ج ۱، ص ۴۳۴).

بعضی گفته‌اند: معدن نصابی ندارد، بلکه هر قدر که بیرون آورد، خواه اندک و خواه بسیار، باید خمس آن را بدهد که شیخ طوسی در الخلاف (همان: ج ۲، ص ۱۱۶) و ابن ادریس در السرائر (حلی، ۱۴۱۰ ق: ج ۱، ص ۴۸۸). بر آن، ادعای اجماع کرده است و اقوی آن است که نصاب دارد که تا به آن حد نرسد خمس ندارد- یعنی به قیمت پانزده مثقال صیرفی طلا- و بعد از رسیدن به این حد باید خرج بیرون آوردن از معدن را کم کرد و خمس بقیه را داد (نراقی، همان: صفحه ۲۷۷).

گنج

تعریف: در اینکه گنج به عنوان «کنز» از موارد وجوب خمس است جای تردید نیست و فقها در این باره ادعای اجماع کرده‌اند (الحلی، علامه حلی، ۱۴۱۴ ق: ج ۵، ص ۴۲۵، سید مرتضی، ۱۳۹۱ ق: ص ۲۲۵-۲۲۶) و معیار در شناخت موضوع عرف عمومی است و عرف، مال ذخیره شده و دفن شده در زمین، دیوار یا درخت را گنج می‌نامد (محققین، همان، ص ۱۷۹).

در موضوع گنج‌ها و قیدهای آن از جهاتی جای گفتگو هست مثلاً در گنج قصد ذخیره‌سازی از سوی مالک شرط است یا نه؟ آیا در صدق کنز، پوشیدگی در زمین شرط است یا نه؟ آیا گنج،

ویژه‌ی طلا و نقره‌ی سکه‌دار است یا در برگیرنده سکه‌دار و بی‌سکه است؟ برای روشن شدن کم و کیف موضوع اقوال فقها در این باره را بررسی می‌کنیم. گنجی که کسی پیدا کند و آن مالی است که در زیر زمین پنهان کرده باشند. و تفصیل آن این است که گنجی را که کسی پیدا می‌کند، از چند قسم بیرون نیست:

اول: آنکه در ولایت کفار بیابند، یعنی در ولایتی که همه اهل آن کافر باشند آنجا مسلمانی نباشد، که در این صورت آن گنج مال آن شخصی است که یافته است، خواه آن گنج پولی باشد که در آن سکه اسلام باشد، مثل شهادتین یا اسمی از پادشاهان اسلام، یا نه، باید خمس آن را بدهد.

دوم: اینکه در ولایت اسلام بیابد، ولیکن در زمینی بیابد که صاحبی نداشته باشد، مانند صحراها و بیابان‌ها و سایر اراضی موات. پس هرگاه آن مال اثر اهل اسلام در آن نباشد، مثل پولی که سکه اهل اسلام را نداشته باشد، یا مالی که مطلقاً نشانی از اهل اسلام در آن نباشد، در این صورت باید خمس آن را بدهد و بقیه از آن شخصی است که یافته است. و اگر اثر اهل اسلام در آن باشد، مثل پولی که سکه مسلمانان در آن باشد، پس مشهور میان متأخرین مانند محقق حلی (حلی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۸۰) و فاضل مقداد (حلی السیوری ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۳۳۷) آن است که حکم لقطه دارد (نراقی، همان: ص ۲۷۸) و جمعی از علماء مانند ابن ادریس و شیخ طوسی گفته‌اند، که این نیز مثل صورتی است که اثر اهل اسلام را نداشته باشد، (حلی ابن ادریس، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۴۸۶ و طوسی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۱۲۲). یعنی باید خمس آن را بدهد و بقیه مال آن شخص است که یافته است. و این قول در نظر حقیر اقوی است (نراقی، همان: ص ۲۷۸).

سوم: آنکه در ولایت اسلام بیابد، و در زمین آن را بیابد که صاحب داشته باشد و صاحب آن غیر آن شخصی باشد که یافته باشد. در این صورت حکم لقطه دارد بنابر اظهر، ولیکن احوط در این صورت آن است که اگر اثر اهل اسلام را نداشته باشد، بعد از یک سال خمس آن را بدهد (نراقی، همان: ص ۲۸۷).

چهارم: آنکه در ملک خود بیابد، پس اگر آن ملک، ملکی باشد اول ارض موات بوده و بدون مالک بوده و خود آن را احیاء کرده باشد، گنج مال اوست و باید خمس آن را بدهد.

بدان که واجب شدن خمس در گنجی که بیابند، موقوف است بر اینکه به حدّ نصاب برسد. پس اگر گنجی بیابد که به حدّ نصاب نرسیده باشد، خمس در آن واجب نیست. و حدّ نصاب آن اگر طلا باشد، آن است که پانزده مثقال صیرفی باشد و اگر نقره باشد، صد و پنج مثقال صیرفی و اگر غیر این دو باشد، قدری باشد که قیمت آن به قدر پانزده مثقال طلا یا صد و پنج مثقال نقره باشد (نراقی، همان، ص ۲۷۹) پس بطور خلاصه در مورد گنج پیدا شده و شرایط آن از نظر فقها می‌توان گفت که: اگر گنج پیدا شده در دارالاسلام باشد. و بر آن اثر سکه الاسلام باشد پس لقطه می‌باشد بنابر رأی حکایت شده در المبسوط، (طوسی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۳۶) و حکایت شده از قاضی ابن براج (المهذب، ج ۱، ص ۱۷۸) و مصنف، در تعداد زیادی از کتبش (علامه حلی، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۵۴۶ و ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۴۱۴ و کتاب القواعد، ج ۱، ص ۶۱) و فرزندش در ایضاح، (علامه حلی، ۱۳۸۷ق: ج ۱، ص ۲۱۵ و ۲۱۶) و الشهیدین در کتاب البیان (مکی العاملی، محمد، ص ۲۱۵) و در المسالک (العاملی، شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ج ۱ ص ۴۶۰) و مقدار در التنقیح (الحلی السیوری، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸) و المحقق الثانی در مدارک (الموسوی العاملی، ۱۴۱۰ق: ج ۵، ص ۳۷۱) آن را به اکثر متأخرین مانند محقق حلی و فاضل مقداد نسبت داده است. و شیخ طوسی در این باره در خلاف به یک عبارت کلی اکتفا کرده است که می‌گوید: «اگر درهم‌هایی پیدا کند که ضرب آنها مال زمان جاهلیت باشد گنج محسوب می‌شود و خمس در آن واجب است، فرقی نمی‌کند در دارالاسلام پیدا کند یا در دار الحرب پیدا کند» (طوسی، ۱۴۰۹ق: ج ۲ ص ۱۲۲، مسئله ۱۴۸) البته در بین فقها نظرات متفاوت با نظر مشهور وجود دارد. مانند شیخ مفید و سید مرتضی که وجوب خمس را در گنج مطلق می‌دانند و تفصیلی برای آن قائل نیستند (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۳۳۸).

دلیل: قوله تعالی: (انفال، ۴۱) «فان لله خمس» و اجماع و روایات وارد شده در رکاز (گنج) که به طور عام خمس را در رکاز واجب می‌داند (طوسی، همان).

خمس واجب می‌شود در گنج، فرقی نمی‌کند که پیداکننده آزاد باشد یا بنده، صغیر باشد یا بالغ، و در معدن و غوص هم چنین است (العاملی، شهیدثانی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۴۶۷).

اما در مورد موضوع گنج‌ها و قیده‌های آن از جهاتی جای بحث است و آن این است که آیا در صدق کنز پوشیدگی در زمین شرط است و یا اینکه گنج ویژه طلا و نقره سکه‌دار است یا بی‌سکه را هم شامل می‌شود و آیا ذخیره‌سازی از سوی مالک شرط است یا نه؟ باید گفت: گنج آن مالی است که در زمین یا کوه یا دیوار یا درخت پنهان کرده باشند و مدار بر آن است که آن را در عرف «گنج» گویند، چه از طلا باشد یا نقره، مسکوک باشد یا غیر مسکوک یا سایر جواهرات، چه در بلاد کفار حربی پیدا شود یا در بلاد اسلام، چه در زمین موات باشد یا زمین خراب که مالک نداشته باشد یا مملوک که به احیاء مالک شده باشد یا به خریدن، در صورتی که بداند که گنج ملک فروشنده نیست، چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه؟ که در جمیع این صور، آن گنج ملک کسی است که آن را یافته است و باید خمس آن را بدهد. و اما در گنجی که در زمینی که خریده پیدا شود و احتمال دهد که گنج از فروشنده باشد از او سؤال کند پس اگر نشناسد بعد از آن که به بایع فروخته سؤال کند و هم چنین بایعین گذشته و هر گاه هیچ کدام نشناسند، باز مال یابنده است و بر اوست خمس آن. و هر گاه هر کدام از بایعین السابق فالسابق ادعا کند که گنج از او است بدون مطالبه بینه به او داده می‌شود. و شرط است در تعلق خمس به گنج، قیمت آن به حد نصاب که بیست دینار است، رسیده باشد (طباطبائی یزدی، همان: ص ۲۵۵).

غوص

شهید ثانی معتقد است که: غوص یعنی آنچه به واسطه غواصی بیرون آورده شود.

الف) یعنی آنچه که به واسطه فرو رفتن در آب، خارج شود مانند لؤلؤ، مرجان، طلا و نقره که بر آن سکه سلاطین اسلام نباشد، عنبر

ب) آنچه که از لفظ غوص فهمیده می‌شود آن است که اشیای مذکور از داخل آب بیرون شود بنابراین غوص نخواهد بود اگر: ۱- یکی از این اشیاء از ساحل گرفته شود. ۲- یا یکی از این اشیاء از روی آب گرفته شود. شهید اول در کتاب دروس مطابق حکم مذکور فتوی

داده است (العاملی، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۲۶۱) و در کتاب البیان برخلاف حکم مذکور فتوی داده است.

ج) در هر جایی که مال گرفته را به غوص ملحق نسازیم و نام غوص بر آن صدق نکند از مصادیق ربح کسب خواهد بود که در آن خمس واجب خواهد شد و به هر کدام ملحق شود شرط همان را خواهد داشت.

د) آیا ماهی صید شده، به غوص ملحق می‌شود یا به ربح مکاسب؟ دو احتمال است. اول: به غوص ملحق می‌شود. دوم: به ربح مکاسب ملحق می‌شود.

شهید ثانی می‌گوید: «بهتر این است که قائل به تفصیل شویم زیرا هر نحوه از صید را به حقیقت آن ملحق کرده باشیم». تفصیل یعنی اینکه اگر ماهی از داخل آب صید شود ملحق به غوص است و اگر از روی آب یا ساحل صید شود ملحق به ربح کسب است (العاملی، شهید ثانی، ۱۳۸۷: ج ۲ ص ۸۸-۸۹).

آنچه از دریا به فرورفتن زیر آب بیرون آورد از جواهرات مثل لؤلؤ و مرجان و نحو آنها چه از معدنیات دریا باشد چه از نباتات آن پس مثل بیرون آوردن ماهی و نحو آن از حیوانات از این عنوان خارج است پس هرگاه آنچه از دریا بیرون آورده به غوص، قیمت آن به یک دینار برسد، خمس آن واجب است و اگر کمتر باشد واجب نیست و فرقی نیست در آن چه بیرون آورده آنکه یک نوع باشد یا انواع متعدده و مدار در نصاب، قیمت مجموع آن است که در یک مرتبه یا مرآت عدیده، بیرون آورده باشد. چنانچه مدار، بر قیمت مقدار چیزی است که بیرون آورده، اگر چه شریک باشند جماعتی که نصیب هر کدام کمتر از نصاب باشد که خمس آن بر شرکاء لازم است. بلی، مؤنه‌ی اخراج آن را از دریا بیرون نمایند و بعد از آن در بقیه، ملاحظه‌ی نصاب نمایند (طباطبائی یزدی، همان: ج ۲، ص ۲۵۶).

زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

به قول بسیاری از علما زمینی که ذمی از مسلمان بخرد، یکی از موارد وجوب خمس می‌باشد (حلی، علامه، بی تا، ص ۱۲۵) و بعضی گویند در اصل این گونه زمین خمس نیست، بلکه در

محصول آن دو برابر زکات است چون زمینهایی بود که خراج نمی‌دادند و تنها زکات، از آن گرفته می‌شد و زکات از مسلمان گرفته می‌شود، نه از کافر. پس اگر مالک مسلمان زمینش را به کافر می‌فروخت، باید کافر هیچ ندهد، نه زکات، نه خراج. و کار بر مسلمانان سخت‌تر بود از کافر، یکی از خلفا چنان دید که بر کافر سخت‌تر کند گفت «چون ذمی از مسلمان زمین بخرد، باید از او خمس گرفت». و روایتی موافق با آنها آمده است یعنی از محصول آن دو برابر زکات بگیرند» (علامه حلی، [بی‌تا] ص ۱۲۵):

«زمینی که کافر ذمی از مسلمانان بخرد، واجب است که خمس آن زمین یا خمس قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله آن را بدهد» (شیخ بهائی، ۱۳۱۹ق: ص ۱۰۲). جامع الشتات درباره‌ی وجوب خمس به یک روایت استناد می‌کند و می‌گوید: «اظهر در نظر حقیر (میرزای قمی) این است که خمسی که متعلق به ارض می‌شود که ذمی از مسلمانان بخرد، در زمین ساده است، بلکه محقق و علامه در معتبر و منتهی گفته‌اند که ظاهر این است که مراد اصحاب، زمین زراعت است نه ساکن». و متبادر از حدیثی که مستند مسئله است هم همین است. امام (ع) فرمود: «اما ذمی اشتری من مسلم ارضا فان علیه الخمس» (الحر العاملی، ۱۴۰۳ق: ج ۶، ص ۳۵۲) و اشترای خانه و باغ منصرف نمی‌شود از لفظ «اشتری ارضا» و متبادر از اشترای ارض این است که مقصود بالذات اشترای ارض باشد مستقلاً (میرزای قمی، ۱۳۷۱ش: ج ۱، ص ۲۰۵). بنابراین زمینی که یهودی یا نصرانی یا مجوسی از مسلمانی بخرد، باید خمس آن زمین را یا خمس قیمت آن را بدهند. و در اینکه آیا این مخصوص زمینی است که زمین، زمین زراعت باشد یا مطلق زمین - حتی زمین خانه و باغ - محل اشکال است. اگر چه اظهر آن است که مطلق زمین چنین باشد (نراقی، ۱۳۸۳: ص ۲۷۹). در سایر شرایط این مورد باید گفت که: «نصابی در این قسم نیست چنانچه قصد قربت نیز در گرفتن آن معتبر نیست حتی در صورتی که حاکم می‌گیرد یا به سادات می‌دهد» (طباطبائی یزدی، همان، ج ۲، ص ۲۶).

مال حلال مخلوط با حرام

«مال حلال هرگاه به مال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما این قدر

معلوم باشد که از یک پنجم زیاده نیست در این صورت خمس آن را میباید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال می‌شود و اگر معلوم باشد که از یک پنجم زیاده است خمس را باید داد و آن زیادتی را تخمین باید کرد و به فقرا و مساکین تصدق باید نمود. « (بهای، ۱۳۱۹ق: ص ۱۰۲).

هر مال مخلوط به حرامی که شخص حرام معلوم نباشد و قدر آن هم معلوم نباشد، خمس آن را به سادات می‌دهند و آنچه شخص آن، معین است یا قدر آن معلوم است به رد مظالم می‌دهند و دانستن قدر اجمالی هم در حکم دانستن است علی الاظهر، یعنی هرگاه مثلا داند که حرام بیش از پنج یک مال است، اما نمی‌داند که چقدر بیشتر است، در اینجا نیز اظهر این است که رد مظالم می‌کند. و همچنین هرگاه داند که حرام کمتر از پنج یک است، اما نداند که چقدر کمتر است، در این صورت ظاهر این است که به ظن غالب عمل می‌کند و دور نیست که اکتفا کند به قدری که یقین دارد که کمتر از آن نیست و احوط این است که بیرون کند قدری را که یقین دارد که بیشتر از آن نیست (میرزای قمی، همان، ج، ۱ ص ۱۹۶).

اینکه قدر آن مال را داند، اما صاحب آن را نداند، اول باید سعی کند تا صاحب آن را پیدا کند و به او بدهد. سپس هرگاه صاحب آن پیدا نشود، در این صورت بعضی از علماء مانند العاملی و البحرانی گفته‌اند که: «همان قدر را تصدق می‌کند» (الموسوی العاملی، ۱۴۱۰ق: ج ۵، ص ۳۸۹، بحرانی، ۱۴۰۵ق: ج ۱۲، ص ۳۶۴) و بعضی دیگر گفته‌اند که: «اگر آن قدر، زیادت از مجموع یک پنجم مال باشد، یک پنجم آن را به مصرف خمس می‌رسانند و زیادتی را تصدق می‌کند» (بحرانی، همان، ج ۱۲، ص ۳۶۵، ص ۲۸۱) آن را محدث بحرانی در الحدائق الناضرة ۳۶۴: ۱۲، به صورت «قیل» نقل کرده است.

احتیاط آن است که در این صورت اگر آن مال حرام به قدر یک پنجم مجموع یا کمتر باشد، یک پنجم آن را به فقرای سادات بدهد و اگر زیادت از یک پنجم باشد، قدر زیادتی را نیز به فقرا تصدق کند، خواه سادات و خواه غیر سادات. اینکه قدر آن مال حرام را نداند و صاحب آن را نیز نداند. در این صورت اظهر آن است که هرگاه خمس مجموع آن مال را بیرون بکند، کفایت بکند و بقیه حلال شود. اما احتیاط آن است که اگر یقین داند که مال حرام از یک پنجم مجموع بیشتر

نیست، یک پنجم آن را به فقرای سادات بدهد، اگر چه که کمتر است. و اگر احتمال بدهد که بیشتر از یک پنجم باشد، یک پنجم آن را به فقرای سادات بدهد و هر قدری دیگر را که بداند آن مال حرام از آن بیشتر نیست، باز تصدق کند، خواه به فقرای سادات یا غیر آن (نراقی، همان: ص ۲۸۰ و ۲۸۱).

مال حلالی است که مخلوط به حرام شده باشد و تمیز آن ممکن نباشد و مقدار حرام معلوم نباشد و صاحب آن را نشناسد، خمس یک پنجم آن را باید بدهد و به دادن خمس، تمهی آن حلال می‌شود و مصرف این خمس همان مصرف سایر اقسام است. بنابر اقوی - هرگاه هم مالک معلوم باشد و هم مقدار آن، واجب است که به او رد نماید (طباطبائی یزدی، همان: ج ۲، ص ۲۵۷).

ارباح مکاسب

تعریف ارباح: ارباح از ربح گرفته شده است ربح هم یعنی سود. اهل لغت معتقدند که: الربح، جمع ارباح، و الرباح یعنی: سود، منفعت (بندر ریگی، محمد، المنجد، ج ۱، ص ۵۳۸) و مشهور میان فقهای شیعه این است که خمس در سود کسب‌ها (ارباح مکاسب) واجب است و دلیل آن آیه خمس (انفال، ۴۱) و روایات است (حر عاملی، ۱۴۰۳ق: ج ۶، ص ۳۴۸) و بسیاری از فقها به وجوب آن فتوا داده‌اند بلکه به نقل جواهر (النجفی، بی تا: ج ۱۴، ص ۴۵). در کتابهای خلاف و الغنیه و التذکره و المنتهی ادعای اجماع بر وجوب آن شده است و اضافه بر این در کتاب تذکره (علامه حلی، ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۴۲۱). ادعای تواتر اخبار بر وجوب دیده می‌شود.

شارع در مقام جعل خمس، با توجه به مصالح و ملاکات ملزمه آن فرموده است: «و اعلموا انما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ . . .» که هر درآمد خالص، یک مرتبه خمس دارد، زیرا واژه غنیمت از نظر عرف و لغت به معنای سودی است که انسان مکلف به دست می‌آورد. پس غنیمت از نگاه عرف با سود یکسان است و تخصیص آن به گونه‌ای ویژه از غنیمت که غنیمت جنگی باشد، نیاز به قرینه دارد و در آیه و خارج از آن، چنین قرینه‌ای وجود ندارد، بلکه قرینه بر معنای مطلق موجود است که اطلاق آیه باشد. اطلاق به جمله‌ی «غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» می‌فهماند که مراد از آن هر فایده‌ای است و اگر مراد، تنها غنیمت جنگی می‌بود، می‌بایست در آیه، قید «جنگ» و «جنگی»

می‌آمد و حال آنکه چنین قیدی نیامده و کاربرد واژه در معنای مجازی بدون قرینه درست نیست. پس روشن است که مجازی مراد نبوده، بلکه معنای حقیقی اراده شده که همان مطلق فایده است، چنانکه امام (ع) در صحیحۀ علی بن مهزیار، غنیمت و فایده، تفسیر نموده است (همان، وسائل الشیعه، همان) و این تفسیر، مدعا را ثابت می‌کند، چون تفسیر امام، جدای از حجیت گفتارش به دلیل عصمت از حیث اینکه اهل زبان است، حجت می‌باشد، در نتیجه، خمس در مطلق فایده واجب شده است و آیه دلالت‌کننده به ثبوت آن است (محققین، همان: ص ۲۱۲).

خلاصۀ کلام آنکه واجب می‌شود خمس در هر چه عاید شود از تجارت، به هر نوع که بوده باشد، از مضاربه و شراکت و حق السعی و از صناعات، هر کسی و صنعتی که بوده باشد و از زراعات و حیوانات و املاک و رقبات (نراقی، همان: ص ۲۸۱).

بدان که ابوالصلاح حلبی - رحمه الله تعالی علیه - فرموده که: «در مالی که به میراث یا به بخشش یا به هدیه به کسی برسد، واجب است که خمس آن را بدهد». و شهید اول در بعضی از کتب خود و بعضی دیگر از متأخرین به این قایل شده‌اند واجب بودن خمس در اینها بر حقیر (نراقی) معلوم نیست، اگر چه احوط آن است که اگر جایزه عظیمی از کسی به دیگری برسد، یا میراثی که از جایی که گمان نداشته باشد به او برسد، خمس او را بدهد (نراقی، همان: ص ۲۸۲).

هرگاه کسی ملکی یا جنسی یا چیزی دیگر به قیمتش بخرد و خمس اصلی آن را داده باشد، یا تنخواهی باشد که خمسی نداشته باشد و بعد قیمت آن ملک یا جنس زیاد شود، پس اگر آن ملک یا جنس را خود خریده باشد و بعد از زیاد شدن قیمت آن، آن را بفروشد، شکی نیست که باید خمس آن زیادتی قیمت را بدهد. و هرگاه بفروشد و آن ملک یا جنس را داشته باشد، خلاف است در اینکه پیش از فروختن آنچه قیمت آن بالا رفته است، خمس آن را بدهد یا نه. و علامه حلی در کتاب منتهی و تحریر فرموده است که: «واجب نیست بدهد» (الحلی، ۱۴۲۹ق: ج ۸، ص ۵۴۱ و الحلی، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۴۳۹) و شهید ثانی فرموده است که: «باید خمس آن را بدهد» (مسالک الافهام ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۶۵) و اظهر در نظر حقیر (نراقی) قول علامه است یعنی تا فروخته است، خمس زیادتی قیمت را نباید بدهد (نراقی، همان، ص ۲۸۲).

آن چه زیاد آمده از مؤنه‌ی سال او و مؤنه‌ی عیال او از ارباح تجارات و سایر تکسبات از صناعات و زراعت و اجاره حتی خیاطی. . . بلکه احوط ثبوت خمس است در هر فائده اگر چه به اکتساب حاصل نشده باشد مثل هبه و هدیه و جایزه و مالی که کسی وصیت کرده باشد برای او و نحو آن بلکه ثبوت آن خالی از قوت نیست. بلی، در میراث، خمس نیست مگر در میراثی که گمان نداشته باشد مثل آنکه رحم دوری در بلد دیگر داشته و خبری از او نداشته باشد پس بمیرد و ارثش به او برسد که در این ارث ترک احتیاط به دادن خمس نکند. و همچنین ترک احتیاط نشود در آنچه از منافع وقف خاص و نذر به او برسد بلکه احوط استحبابی، ثبوت خمس است در عوض خلع و مهر و مطلق میراث و نحو آن (طباطبائی یزدی، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۲۶۱).

نتیجه

آنچه که از مجموع این نوشتار به دست می‌آید را می‌توان اینگونه بیان کرد:

- خمس ضروری دین است، و انکار کلی وجوب خمس موجب کفر است.
- خمس از حقوق واجب مالی است که در هفت مورد واجب می‌باشد (غنیمت، معدن، گنج، غوص، مال حلال مخلوط با حرام، زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد، ارباح مکاسب و موارد هفتگانه متعلق وجوب خمس با استناد به آیات کلام خدا (انفال، ۴۱ و...)) و سنت ائمه معصومین علیه السلام می‌باشد.
- در موارد هفت گانه‌ی وجوب خمس تعلق وجوب فوری و به محض حصول است جز در ارباح مکاسب که تاخیر تا سال و کسر مؤنه سالیانه خود و عیالش جایز است.
- واژه غنیمت در باب خمس، دارای معنا و تعریف واحدی نیست. علمای اهل سنت بیشتر آن را به اموال گرفته شده از دشمن حربی تعریف می‌کنند (غنیمت جنگی) و علمای شیعه غالباً به استناد لغت و سنت، به همه‌ی درآمدها و فواید تعمیم می‌دهند، بنابراین واژه غنیمت را در آیه خمس، به معنای فراگیر می‌گیرند مگر اینکه دلیلی از نص و اجماع برخلاف آن پیدا شود.
- مواد معدنی اجسامی هستند که به طور طبیعی در سطح یا اعماق زمین قرار دارند و ممکن

- است به صورت مایع یا جامد یا گاز باشند. و معدن از نظر فقها عبارت است از: معدن باطنی و معدن ظاهری و معدن ظاهری از نظر اکثر علمای شیعه از انفال است و اختصاص به امام علیه السلام دارد.
- اگر گنج پیدا شده دارای اثر جاهلیت باشد خمس در آن واجب است. فرقی نمی‌کند در دار الاسلام یا در دار الحرب پیدا کند و اگر اثر سکه الاسلام بر گنج باشد و در دار الحرب پیدا شود خمس در آن واجب است و اگر در دار الاسلام (ولایت اسلام) لقطه است. دلیل: قوله تعالی: (انفال / ۴۱) «فان لله خمس» و اجماع و روایات وارد شده در رکاز (گنج) که به طور عام خمس را در رکاز واجب می‌داند.
 - در معدن، غوص و گنج خمس واجب می‌باشد، فرقی نمی‌کند که پیدا کننده گنج یا غواص یا مالک معدن (خارج کننده) آزاد باشد یا بنده، بالغ باشد یا صغیر
 - حد نصاب در معدن و گنج و غوص معتبر است. حدنصاب در معدن و گنج بیست دینار می‌باشد و در غوص یک دینار، و آن پس از کسر مؤنه اخراج است.
 - معیار در نصاب غوص، قیمت مجموع آن است، چنانچه معیار بر قیمت مقدار چیزی است که بیرون آورده اگر چه شریک باشند جماعتی که نصیب هر کدام کمتر از نصاب باشد که خمس آن بر شرکاء لازم است.
 - چون ذمی از مسلمان زمین بخرد، باید از او خمس گرفت و روایتی موافق با آنها آمده است یعنی از محصول آن دو برابر زکات بگیرند. در اینکه آیا این مخصوص زمینی است که زمین، زمین زراعت باشد یا مطلق زمین - حتی زمین خانه و باغ - محل اشکال است، اگر چه اظهر آن است که مطلق زمین چنین باشد.
 - نصابی در زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد، نیست (همچنین در غنیمت و ارباح مکاسب و مال مخلوط به حرام) چنانچه قصد قربت در آن معتبر نمی‌باشد.
 - مال حلال هرگاه به مال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما این قدر معلوم باشد که از یک پنجم زیاده نیست، در این صورت خمس آن را باید داد، هر

- مقدار که باشد و باقی حلال می‌شود. و اگر معلوم باشد که از یک پنجم زیاده است خمس را باید داد و آن زیادتی را تخمین باید کرد و به فقرا و مساکین تصدق باید نمود.
- مشهور میان فقهای شیعه این است که خمس در سود کسب‌ها (ارباح مکاسب) واجب است و دلیل آن آیه خمس (انفال، ۴۱) است و بسیاری از فقها به وجوب آن فتوا داده‌اند بلکه به نقل جواهر ادعای تواتر اخبار بر وجوب دیده می‌شود.
- هرگاه کسی ملکی یا جنسی یا چیزی دیگر به قیمتش بخرد و خمس اصلی آن را داده باشد، یا تنخواهی باشد که خمسی نداشته باشد و بعد قیمت آن ملک یا جنس زیاد شود، و بعد از زیاد شدن قیمت آن، آن را بفروشد، شکی نیست که باید، خمس آن زیادتی قیمت را بدهد. ولی اگر نفروشد پرداخت خمس آن اختلافی است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید
۲. اشتهااردی، علی پناه، ۱۴۱۶ق، مجموعه فتاوی ابن الجنید، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى.
۳. انصاری، مرتضی، ۱۴۱۵ق، کتاب الخمس، قم، کنگره بزرگداشت دوستمین سالگرد میلاد شیخ انصاری.
۴. بحرانی، یوسف، ۱۴۰۵ق، الحدائق الناظره فی احکام العترة الطاهرة، ج ۱۲، بیروت، دار الاضواء، الطبعة الثانية.
۵. بهائی، محمد، ۱۳۱۹ق، جامع عباسی، بمبئی.
۶. حر عاملی، شیخ محمد، ۱۴۰۳ق، وسائل الشیعه، ج ۶، بیروت، دار الحیاء التراث العربی، الطبعة الثالث.
۷. حلبی، ابی الصلاح، ۱۴۰۳ق، الکافی فی الفقه، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تحقیق رضا استادی.
۸. حلّی السیوری، مقداد بن عبدالله، ۱۳۷۵ش، کنز العرفان، ج ۱، ترجمه و شرح سید عبدالله اصغری (گنجینه معارف فقهی قرآن) چاپ اول.
۹.، ۱۴۰۴ق، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی.
۱۰. حلّی، محمد بن حسن بن مطهر، ۱۳۸۷ق، ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، الجزء الاول، قم، چاپخانه علمیه، الطبعة الاولى.
۱۱. حلّی، جعفر بن حسن (محقق حلّی)، ۱۳۷۴، شرایع الاسلام، ج ۱، ترجمه ابن احمد یزدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم.
۱۲.، ۱۳۶۲ش، مختصر النافع، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی چاپ دوم.

۱۳. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه)، ۱۴۲۹ق، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۸ [بیجا]، مجمع البحوث الاسلامیه، الطبعة الثانية.
۱۴. [بی تا]، تبصره المتعلمین، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
۱۵.، ۱۴۱۴ق، تذکره الفقهاء، ج ۵، قم، مؤسسه آل البيت، لاحیاء التراث، الطبعة الاولى.
۱۶.، ۱۴۲۰ق، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، الطبعة الاولى.
۱۷. حلی، محمد ابن ادريس، ۱۴۱۰ق، السرائر، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الثانية.
۱۸. دهخدا، علی اکبر، [بی تا]، لغت نامه، ج ۲۰، [بی جا].
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۶۳، مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ترجمه و تحقیق غلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی، چاپ اول.
۲۰. صدوق ابن بابویه، محمد، ۱۳۶۹، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ترجمه صدر بلاغی و محمد جواد غفاری، تهران، انتشارات صدوق، چاپ اول.
۲۱.، ۱۴۱۵ق، المقنع، قم، مؤسسه الامام الهادی (ع).
۲۲. طباطبائی یزدی، محمد کاظم، ۱۳۸۲، عروة الوثقی (غایه القصوى فی ترجمه عروة)، ج ۲، ترجمه عباس قمی، قم، صحیح پیروزی، چاپ اول.
۲۳. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۵، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ ششم.
۲۴. طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، الخِلاف، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الجديدة.
۲۵.، ۱۳۶۲، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ج ۱، بقلم محمدباقر سبزواری، تهران، دانشگاه تهران.
۲۶.، ۱۳۷۸ق، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۱، المكتبة المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، چاپ سوم.

- ۲۷..... ۱۴۰۰ق، الاقتصادالهادی الی طریق الرشاد، طهران، منشورات مکتبه الجامع.
- ۲۸..... ۱۴۱۷ق، التهذیب الأحكام، ج ۴، تهران، نشر صدوق، الطبعة الأولى.
- ۲۹.....، الاستبصار، ج ۲، بیروت، دارالاضواء، الطبعة الثالث.
۳۰. عاملی، زین الدین (شهید الثانی)، ۱۳۸۷، الروضة البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، ج ۲، ترجمه: حمید مسجد سرایی، قم، انتشارات حقوق اسلامی، چاپ سوم.
- ۳۱..... ۱۴۱۳ق، مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۱، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، الطبعة الاولى.
۳۲. علم الهدی، السید الشریف المرتضی، (سید مرتضی)، ۱۳۹۱ ق، الانتصار، النجف الاشرف، منشورات المطبعة الحیدریه.
۳۳. فاضل لنکرانی، محمد، ۱۳۸۲، سیر کامل در خارج فقه معاصر، ج ۳۳، قم، انتشارات فیضیه، چاپ اول.
۳۴. قمی، میرزا ابوالقاسم (میرزای قمی)، ۱۳۷۱، جامع الشتات، ج ۱، تهران، مؤسسه کیهان، چاپ اول.
۳۵. کلینی رازی، محمد بن یعقوب، ۱۳۹۲ق، الکافی، ج ۲، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، تهران، المکتبه الاسلامیه. الطبعة الرابعه.
۳۶. مامقانی، عبد الله، ۱۴۰۶ق، مناهج المتقین فی فقه ائمه الحق و یقین، قم، مؤسسه آلا لیبیت (ع) لاحیاء التراث، مطبعة الشهيد.
۳۷. محققین دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، ۱۳۸۶، کتاب خمس، چالش‌ها و راهکارها، قم، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ اول.
۳۸. مفید، محمد بن محمد نعمان بن بغدادی ۱۴۱۰ق، المقنعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی الطبعة الثانيه.
۳۹. موسوی دهرخی، محمود، ۱۴۲۸ق، الجمان، الحسان فی احکام القرآن، [بیجا]، موج علم.
۴۰. موسوی عاملی، محمد بن علی، ۱۴۱۰، مدارک الأحكام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۵، قم، آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الاولى.

٤١. نجفی، محمد حسن [بی تا]، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ١٦، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة السابعة.
٤٢. نراقی، ملا احمد، ١٣٨٣، تذکرة الاحباب، قم، بوستان کتاب، چاپ اول.
٤٣. همدانی، رضا، ١٤١٦ ق، مصباح الفقیه، ج ١٤، قم، موسسه النشر الاسلامی الطبعة الاولى.
٤٤. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ١٣٧٩ ق، تاریخ الیعقوبی، ج ٢، بیروت، دار صادر.